محل تأمل است: امالی طوسی، ص ۶۴۱ / ۱۳۳۵ = مج ۳۲ / ۲۱، مقایسه کنید با ص ۵۷۷ / ۱۱۱۹۱ = مج ۲۳ / ۵، ص ۵۹۰ / ۱۲۲۵ = مج ۲۵ / ۱۴ که به جای ۳۲۸، ۳۱۸ ذکر شده است) در مجالس مختلف امالی شیخ (مجالس ص ۱۶ ـ ۱۹، ص ۲۲ ـ ۲۵، ص ۳۲) گزارش شده است. بنابراین وی تقریباً هم طبقه نعمانی است.

۶۱. به ویژه ر.ک: احتجاج، ج ۲، ص ۶۰۷ (حدّث الشیخ ابوعلی الحسن بن معمر ـ محمد خ. ل ـ الرقّی بالرملة...).

۶۲. اقبال، ص ۲۱۲ و به نقل از آن در وسائل، ج ۱۴، ص ۴۷۴ / ۱۹۶۳۳ و بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۱ / ۳۱ (هر دو با این لفظ: علی بن نصر عن عبیدالله بن موسی) و نیز بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۶۶ (با این عبارت: علی بن نصر البرسجی قال حدّثنا عبیدالله بن موسی).

۶۳. غیبت نعمانی، ص ۱۸۸ / ۴۳، ص ۲۴۱ / ۳۸، ص ۳۱۲ / ۲، وصف مسعودی در نسخ خطی کتاب هم دیده می‌شود.

۶۴. خاتمه مستدرک، ج ۱۹، ص ۱۲۷.

۶۵. غیبت نعمانی (مقدمه)، ص ۱۴.

۶۶. غیبت نعمانی، ص ۲۸۵ / ۱.

۶۷. مروج الذهب، (چاپ شارل پلا) ج ۲، ص ۱۲۴، بند ۸۶۹ با استفاده از تذکّر استاد جلالی در مقدمه الامامة و التبصرة من الحیرة، ص ۵۲.

۶۸. در غیبت نعمانی، ص ۸۵ روایتی آمده که در آن اشاره شده که طینت و سرشت همه امامان یکی بوده و در آغاز خلقت همگی در پیرامون عرش پروردگار یک وجود داشته‌اند و در آخر آن آمده: اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد، نیز ر.ک: خاتمه مستدرک، ج ۱۹، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۶۹. غیبت نعمانی، ص ۹۰.

۷۰. به ضمیمه مقاله مراجعه شود.

۷۱. با توجه به این توضیح معلوم می‌گردد که نمی‌توان در پاسخ استدلال محدث نوری به این عبارت شیخ صدوق قمی تمسک جست که: حمزة بن محمد علوی در قم به من حدیث کرد (معانی الاخبار، ص ۳۰۱ / ۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۷ / ۵، ص ۲۹۲ / ۴۳، ج ۲، ص ۶ / ۱۳، ص ۱۵۹ / ۲۴، ص ۲۰۹ / ۱۳، زیرا صدوق «نزیل ری» و نیز «شیخ الطائفه در خراسان» بوده (رجال نجاشی، ص ۳۸۹ / ۱۰۴۹) و در شهرهای مختلف سفر کرده و ساکن قم نبوده است. از سوی دیگر استاد وی نیز روشن نیست که ساکن قم بوده است، پس مقایسه روایت صدوق از حمزه بن محمد با روایت علی بن حسین از محمد بن یحیی عطار بی‌جاست.

۷۲. در غیبت نعمانی، ص ۹۷ از راوی و ناسخ کتاب با نام ابوالحسن شجاعی یاد شده که ظاهراً ابوالحسن در آن مصحف ابوالحسین می‌باشد ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۱۸، متن و حاشیه ۲؛ غیبت طوسی، ص ۱۲۷ / ۹۰، ص ۲۵۷ / ۲۲۵؛ رجال نجاشی، ص ۳۸۳ / ۱۰۴۳.

۷۳. همچون احمد بن عبدون معروف به ابن حاشر (غیبت طوسی، همانجاها)، ابوالفرج محمد بن علی قنائی (غیبت نعمانی، ص ۱۸).

۷۴. رجال نجاشی، ص ۳۸۳ / ۱۰۴۳.

۷۵. ر.ک: مجله نور علم، سال اول، شماره ۱۱ و ۱۲، مقالهٔ ابوالعباس نجاشی و عصر وی.

۷۶. شبیه این امر، در ترجمه هارون بن موسی تلعکبری (م ۳۸۵) در رجال نجاشی، ص ۴۳۹ / ۱۱۸۴ آمده است. نیز ر.ک: ص ۳۷۷ / ۱۰۲۸.

۷۷. غیبت نعمانی، ص ۱۸، گفتنی است که این متن در نسخه رضویه نیامده است.

۷۸. غیبت نعمانی (مقدمه)، ص ۱۵.

۷۹. دربارهٔ دعای سرّ، ر.ک: مصباح المتهجد، صص ۹۵، ۲۳۵، ۲۴۴ و نیز بلد امین، صص ۲۸، ۶۴.

۸۰. رساله ابوغالب زراری، ص ۱۷۹ / ۹۶ و طبقات اعلام الشیعه، قرن پنجم = نابس، ص ۲۳۰.

۸۱. مجمع الدعوات، ص ۲۳۳ و به نقل از آن در بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۸۲ / ۱۱، به همراه نقل از کتاب عتیق غروی (= مجموع دعوات ابوالحسین محمد بن هارون تلعکبری، ر.ک: ذریعه، ج ۲۰، ص ۵۴). در نقل بحارالانوار، نام نعمانی به صورت محمد بن عبدالله بن ابراهیم نعمانی و در مطبوعة مجمع الدعوات با افزودن ابوعبدالله در آغاز آن آمده است. چنین می‌نماید که کلمهٔ «بن عبدالله» مصحف ابوعبدالله بوده است و جمع بین این دو، از موارد جمع بین نسخه صحیح و نسخه محرف

بوده که در نسخ خطی بسیار رخ داده است. به هر حال «بن عبدالله» در این نام زاید است.

۸۲. فلاح السائل، صص ۴۹، ۲۴۵، ۲۸۸.

۸۳. رجال نجاشی، ص ۲۶۸ / ۶۶۹ و نیز، ص ۳۵۵ / ۹۵۱.

۸۴. بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۴۳، و نیز در ج ۸۶، ص ۲۰۲، ج ۹۴، ص ۱۹۰ به نقل از کتاب عتیق غروی، روایاتی از نعمانی ذکر شده است.

۸۵. روایت وی از نعمانی در کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۵۲ و به نقل از آن در مستدرک، ج ۱۲، ص ۲۱۷ / ۱۳۹۲۴ آمده. در این دو کتاب طالب به ابی‌طالب تبدیل شده است که اشتباه می‌باشد ر.ک: کنز الفوائد، ج ۱، ص ۸۷، ۳۲۸، ج ۲، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۰ / ۱۷، ج ۷۴، ص ۲۸۰ / ۷؛ نابس، ص ۲۳۰؛ در وسائل ج ۲۷، ص ۱۶۹ / ۳۳۵۱۵ نام راوی مورد بحث در این روایت به درستی نقل شده است. ظاهراً اشتهار نام شریف حضرت امیرعلیه‌السلام ـ علی بن ابی‌طالب ـ اشتباه فوق را به دنبال داشته است.

۸۶. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۵۲.

۸۷. فخری، ص ۶۱؛ در شجره مبارکه، ص ۱۵۱ نیز نام وی آمده است.

۸۸. تهذیب الانساب، ص ۲۳۳؛ شجره مبارکه، ص ۱۴۹، منتقله الطالبیه، صص ۱۴۶ و ۳۰۰؛ نام وی در فخری، صص ۵۸ و ۶۱؛ اصیلی، ص ۳۰۹؛ عمدة الطالب، ص ۳۲۷؛ تحفة الازهار، ص ۱۹۸؛ لباب الانساب، ص ۶۱۶؛ انساب شریف ابی الحسن فتونی، (ص ۱۴۵ نسخه خطی به خط و تنظیم مرحوم آیت الله زنجانی ـ جدّ نگارنده ـ) نیز آمده است.

۸۹. لباب الانساب، ص ۶۱۶.

۹۰. ابن عساکر پس از ذکر حدیث، توضیح می‌دهد که نام عبدالله بن الحویعة بن صبرة العبدری (که در برخی اسناد به صورت محرف عبدالله بن ضبیعة العبدی آمده)، از این قسمت سلسله اسناد افتاده است.

۹۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، صص ۳۴۰ و ۳۴۱.

۹۲. این عبارت ترجمه «اصلع» می‌باشد. شاید کاربرد این تعبیر (به جای مثلاً: یا اباالحسن) در بی‌اعتنایی امام علیه‌السلام در پاسخ به وی مؤثر بوده است.

۹۳. یا شهادت می‌دهم (با توجه به قرائت اشهد، از باب افعال یا به صیغهٔ ثلاثی مجرد).

۹۴. رجال نجاشی، ص ۲۶۱ / ۶۸۴، ص ۳۷۷ / ۱۰۲۶.

۹۵. بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۲۳۳.

۹۶. قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۳۷.

۹۷. کامل ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۱۱؛ التنبیه و الاشراف، ص ۳۳۸ [تألیف در سال ۳۴۵]؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۲۱، ۲۹۱۵ در ضمن تاریخ خلافت متوکل ـ به تناسب ـ [آغاز تألیف در ۳۳۲ و پایان تألیف در ۳۳۶].

۹۸. رجال شیخ طوسی، ص ۴۳۲ / ۶۱۹۱ = ۳۴.

۹۹. غیبت طوسی، ص ۳۲۲ / ۲۷۰.

# حکم تسمیه و ذکر نام شریف

## حضرت ولی عصر (عج)

**نوشتهٔ حاضر تقریر سلسلهٔ درس‌های «حدیث‌شناسی مهدویت» از استاد شیخ نجم‌الدین طبسی است که در «مرکز تخصّصی مهدویت» در قم برای جمعی از طلاّب و دانش‌پژوهان ارائه شده است. از تلاش برادر حجت‌الاسلام سیدحسن واعظی از دانش‌پژوهان کوشای این مرکز در تدوین این درس‌ها سپاسگزاری می‌شود.**

**مقدمه:**

مسألهٔ «تسمیه»، در بعضی از ابواب کتاب‌های حدیثی و قواعد فقهی مطرح شده است. در این نوشتار، نخست این مسأله را از منظر «حدیث‌شناسی» مورد پژوهش قرار داده، سپس حکم آن را استخراج و استنباط خواهیم کرد.

در مورد «حکم تسمیه» و نام بردن به اسم شریف حضرت «بقیة الله علیه‌السلام» با نام مخصوص آن حضرت (م. ح. م. د) ـ نه اسم‌ها و القاب دیگر ایشان ـ بیش از صد روایت ذکر شده است که می‌توان آن‌ها را به چهار دسته تقسیم کرد.

یکم. روایاتی به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی، از تسمیه به اسم حضرت نهی می‌کنند؛ نه با قید خوف و تقیه و... .

امام هادی علیه‌السلام می‌فرماید: «لایحلّ لکم ذکره باسمه؛[1] برای شما حلال نیست که او را به اسم یاد کنید». در این حدیث هیچ قیدی وجود ندارد و بطور مطلق نهی شده است.

امام صادق علیه‌السلام هم فرمود: «لایسمّیه باسمه الاّ کافر؛[2] به جز کافر هیچ کس نام آن حضرت را نبَرد». در این حدیث نیز هیچ گونه قیدی ذکر نشده است.[3]

دوم. روایاتی از ذکر نام شریف آن حضرت، تا زمان ظهور نهی کرده است. حضرت عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه‌السلام نقل می‌کند: «... لایحلّ ذکره باسمه حتی یخرج فیملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً...؛[4] به اسم یاد کردن آن حضرت (نام شریف را گفتن)، حلال نیست تا زمانی که ظهور کند و زمین را از قسط و داد آکنده سازد؛ پس از آن که پر از ستم و بی‌داد شده باشد».

سوم. روایاتی که علت را بیان کرده و نهی از ذکر نام شریف آن حضرت را به جهت تقیّه، خوف و علل دیگر دانسته است. در روایات ابوخالد کابلی[5] آمده است: «لمّا مضی علی بن الحسین علیه‌السلام، دخلتُ علی الباقر علیه‌السلام فقلت: جعلت فداک، قد عرفت انقطاعی الی ابیک و أنسی به و وحشتی من الناس. قال علیه‌السلام: صدقت یا اباخالد! فترید ماذا؟ قلت: جعلت فداک، لقد وصف لی ابوک، صاحب هذاالامر بصفة لو رأیته فی بعض الطرق، لأخذت بیده، قال علیه‌السلام: فترید ماذا یا اباخالد؟ قلت: ارید ان تسمّیه حتی أعرفه باسمه. فقال علیه‌السلام: سألتنی والله یا اباخالد عن سؤال مجهد، و لقد سألتنی بأمر [ما کنت محدثاً به احداً، لحدّثتک ][6]، و لقد سألتنی عن أمر، لو أنّ بنی‌فاطمة عرفوه، حرصوا علی أن یقطّعوه بضعةً، بضعةً؛[7] [ابوخالد کابلی گوید:] هنگامی که علی بن الحسین علیه‌السلام وفات کرد، به خدمت امام باقر علیه‌السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! تو می‌دانی که من جز پدرت کسی را نداشتم و انس مرا با او و وحشت مرا از مردم می‌دانی. فرمود: ای اباخالد! راست می‌گویی؛ ولی چه می‌خواهی بگویی؟ عرض کردم: فدایت شوم! پدرت صاحب این امر را به گونه‌ای برایم تعریف کرده بود که اگر در راهی او را می‌دیدم، حتماً دستش را می‌گرفتم.

فرمود: ای اباخالد! دیگر چه می‌خواهی بگویی؟ عرض کردم: می‌خواهم نام او را برایم بگویی تا او را به نامش بشناسم. پس فرمود: به خدا سوگند ای اباخالد! سؤال سختی که مرا به تکلّف و زحمت‌می اندازد، از من پرسیدی. و همانا از امری سؤال کردی که [هرگز آن را به هیچ کس نگفته‌ام و] اگر آن را به کسی گفته بودم (گفتنی بود)، مسلّماً به تو می‌گفتم، همانا تو از من چیزی را سؤال کردی که اگر بنی‌فاطمه او را بشناسند، حرص ورزند که او را قطعه قطعه کنند».

در این حدیث، علّت نهی از «**تسمیه به اسم حضرت**» خوف و تقیه دانسته شده است. از طرفی هر جا علّت ذکر می‌شود، آن علت، حکم را هم تعمیم می‌دهد و هم تخصیص؛ از این رو در هر کجا «تقیّه» باشد، نه تنها اسم حضرت؛ بلکه اسم دیگران را نیز نمی‌توان گفت. امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «اسم علی و فاطمه علیهاالسلام را به زبان جاری نسازید و اسم آنان را نبرید؛ زیرا کسانی هستند که از این نام‌ها، خوششان نمی‌آید و به شما آزار می‌رسانند».[8]

چهارم. روایاتی که در آنها به اسم شریف آن حضرت ـ چه از سوی امام معصوم و چه از راوی ـ تصریح شده است. صدوق از محمد بن ابراهیم کوفی روایت می‌کند: «انّ ابا محمد علیهمالسلام بعث الی بعض من سمّاه شاة مذبوحة و قال: هذه من عقیقة ابنی محمد علیه‌السلام؛[9] امام حسن عسکری علیه‌السلام گوسفند سربریده‌ای (یا بخشی از آن را) برای من فرستاد و فرمود: این عقیقهٔ پسرم «محمد» است».

علاّمه مجلسی (ره)، قائل به حرمت «تسمیه» به اسم حضرت بوده و توجیهاتی نیز راجع به این گونه روایات دارد. از این چهار دسته روایت، دستهٔ اول و دوم متقارب و بیانگر یک معنا هستند و نتیجهٔ واحدی دارند. پس در این موضوع سه دیدگاه وجود دارد:

۱. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت تا زمان ظهور؛ مانند: علامه مجلسی، شیخ صدوق، شیخ مفید، طبرسی، میرداماد، محدّث جزائری، محدّث نوری، میرزای شیرازی، میرزا محمد تقی اصفهانی و... گفتنی است که میرداماد، و میرزای شیرازی و نوری، ادعای اجماع کرده‌اند و جزائری ادعای اکثر نموده است.

۲. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت به جهت تقیّه و خوف؛ مانند: مرحوم اربلی، حرّعاملی، خواجه نصیرالدین طوسی، فیض کاشانی، مکارم شیرازی و... .

۳. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت در دوران غیبت صغری؛ یعنی، این حرمت، اختصاص به دوران «غیبت صغری» داشته است. علاّمه مجلسی در ***بحارالانوار*** این قول را به بعضی نسبت داده است.[۱۰]

## بررسی اقوال عالمان و فقیهان

در این قسمت، آرا و دیدگاه‌های چند تن از عالمان و فقیهان بزرگ شیعه، نقل و مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

## آرای قائلین به حرمت

### ۱. علاّمه مجلسی

در ***مرآة العقول***، ضمن بررسی سند روایات، روایات دیگری را نقل می‌کند و سپس وارد اصل بحث شده و استدلال می‌نماید.

**حدیث ۱.** «علیّ بن محمد، عمّن ذکره، عن محمد بن احمد العلوی، عن داود بن القاسم الجعفری، قال: سمعت اباالحسن العسکری علیه‌السلام یقول: الخلف من بعدی الحسن، فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لم جعلنی الله فداک؟ قال: انّکم لاترون شخصه و لایحلّ لکم ذکره باسمه، فقلت: فکیف نذکره؟ فقال: قولوا: الحجّة من آل محمد صلوات الله علیه و سلامه»؛[۱۱]

«داود ابن قاسم جعفری گوید: از حضرت ابوالحسن عسکری (امام هادی علیه‌السلام) شنیدم که می‌فرمود: جانشین بعد از من حسن است؛ پس حال شما نسبت به جانشین بعد از او چگونه خواهد بود؟ عرض کردم: برای چه، خدا مرا فدایت کند؟ فرمود: به جهت این که شما، خود او را نمی‌بینید و برای شما روا و حلال نیست او را به اسم یاد کنید. عرض کردم: چگونه یادش کنیم؟ فرمود: بگویید: حجّت از آل محمد (صلوات و درود خدا بر او باد).

علامه مجلسی در بررسی سند این حدیث، می‌گوید: «این حدیث مجهول و ضعیف است».

**حدیث ۲.** «علیّ بن محمد، عن أبی عبدالله الصالحی، قال: سألنی أصحابنا بعد مضیّ أبی محمد علیه‌السلام، أن أسأل عن الاسم و المکان، فخرج الجواب: ان دللتهم علی الاسم أذاعوه، و ان عرفوا المکان دلّوا علیه»؛[۱۲]

«ابوعبدالله صالحی گوید: یکی از اصحاب، (یکی از شیعیان)، بعد از رحلت حضرت ابومحمد (امام حسن عسکری علیه‌السلام) از من خواست که راجع به اسم مکان [امام دوازدهم] بپرسم؛ جواب آمد: اگر اسم را به آنان بگویی، فاش می‌کنند و شایع می‌سازند. و اگر جا و مکان او را بدانند، مردم را به آن جا راهنمایی می‌کنند».

علامه مجلسی (ره) دربارهٔ این حدیث بیشتر بحث می‌کند؛ چون از آن استفادهٔ جواز می‌شود و آن بر خلاف نظر ایشان (حرمت تسمیه) است. از این رو می‌نویسد: اولاً حدیث دوم ظاهراً «سقط» دارد و بررسی سندی نشده است. فقط در حاشیه آن نوشته است: «کذا»، یعنی اولاً حدیث را از نظر سندی (ضعف و قوت سند)، مسکوت عنه گذاشته و هیچ چیز نگفته است. دربارهٔ «صالحی» نیز می‌گوید که معلوم نیست او چه کسی است؟ آیا او همان ابوعبدالله بن صالح است یا شخصی دیگر؟ ظاهر روایت نشان می‌دهد که ایشان یا یکی از سفیران و نائبان بوده است و یا احتمالاً رابط بین شیعیان و سفیران حضرت بوده است؛ ولی چنین شخصی به عنوان یکی از نائبان مطرح نیست. ثانیاً، این تعلیل (ان دللتهم...) در حدّ ایما و اشاره به دوران «غیبت صغری» است؛ نه در حدّ دلالت. ثالثاً، این ایما و اشاره با اخبار و روایاتی که صراحت در «تعمیم» دارند (نهی تسمیه را به طور مطلق و تا زمان ظهور تعمیم می‌دهند) تعارض ندارد.[۱۳]

آن گاه علاّمه مجلسی متذکّر چند روایت می‌شود که در *کتاب کافی* نیست و افادهٔ تعمیم می‌کند:

۱ ـ ۲. «مارواه الصدوق باسناده عن عبدالعظیم الحسینی (رض)، عن ابی الحسن الثالث

علیه‌السلام. انّه قال: فی القائم علیه‌السلام، «لایحلّ ذکره باسمه حتی یخرج فیملأ الارض قسطاً و عدلاً...»؛[۱۴]

«روایت صدوق (ره) به اسنادش از حضرت عبدالعظیم حسنی که ایشان نیز از ابوالحسن ثالث (امام هادی علیه‌السلام) در مورد حضرت قائم علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: حلال نیست ذکر نام شریف آن حضرت تا زمانی که خروج کند و زمین را با قسط و داد آکنده سازد».

۲ ـ ۲. «و ما رواه بسند حسن عن الکاظم علیه‌السلام، أنه قال عند ذکر القائم: لا تحل لکم تسمیته حتی یظهره الله عزّوجلّ: فیملأ الأرض قسطاً و عدلا».[۱۵]

«روایت با سند صحیح از امام کاظم علیه‌السلام است که آن حضرت در موقع یاد کردن از حضرت «قائم علیه‌السلام» فرمود: او را به اسم یاد کردن برای شما حلال نیست تا زمانی که خداوند عزّوجلّ او را ظاهر سازد تا زمین را پر از عدل و داد کند».

۳ ـ ۲. «و باسناده عن جابر، عن أبی جعفر علیه‌السلام، قال: فسأل عمر، امیرالمؤمنین علیه‌السلام عن المهدی علیه‌السلام؟ فقال: یابن ابی‌طالب، أخبرنی عن المهدی ما اسمه؟ قال علیه‌السلام: اما اسمه فلا. ان حبیبی و خلیلی، عهد الیّ أن لا احدّث باسمه حتّی یبعثه الله عزّوجلّ...».[۱۶]

«[شاهد بر تعمیم] خبر جابر جعفی از حضرت ابی جعفر (امام باقر علیه‌السلام) است که فرمود: عمر بن خطاب از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد حضرت مهدی علیه‌السلام سؤال کرد و گفت: ای پسر ابوطالب! برایم اسم حضرت مهدی را بگو که اسم او چیست؟ حضرت فرمود: اسم ایشان را نمی‌توانم بگویم، به جهت این که حبیب و دوست من از من پیمان گرفته که اسم او را بیان نکنم تا زمانی که خداوند عزّوجلّ او را برانگیزاند (تا زمان ظهور)...».

## توجیهات علامه مجلسی:

از نظر علامه مجلسی، این روایات دلالت بر عدم جواز دارد؛ اما یک سری از اخبار و روایات هست که اسم حضرت را می‌آورد و نیز یک‌سری ادعیه هست که به اسم حضرت

تصریح کرده است.

**توجیه اول:** در جایی که اسم آقا ذکر و تصریح شده. یا از سوی راویان بوده و یا فقهایی که نظرشان جواز بوده است وآنان این اسم را نقل کرده‌اند؛ مانند شیخ بهایی. ایشان قائل به جواز بوده و در کتاب مفتاح الفلاح تصریح به اسم شریف کرده است. اما در دعاها و احادیث دیگر، یا آن حضرت را به لقب تعبیر کرده‌اند (مثل «المهدی») و یا به حروف مقطعه (م.ح.م. د). بنابراین در روایات و دعاهایی که اسم ایشان ذکر شده، یا از سوی راویان، یا خود عالمان بوده است. در مقابل این‌ها روایات و دعاهایی هست که نام حضرت در آن‌ها بیان نشده است.

**توجیه دوم:** بعضی از اخباری که متضمن اسم شریف امام علیه‌السلام است، دلالت دارد که ذکر نام آن حضرت فقط برای امامان جایز است وا ختصاص به آنان دارد.

**توجیه سوم:** در اخباری که امام علیه‌السلام امر به «تسمیه» می‌کند؛ یعنی، اسم ائمه برده شود [17] روایاتی هست که می‌گوید، اسم ائمه اطهار علیهم‌السلام را در قنوت نماز و یا بعد از نماز ذکرکنید. علامه مجلسی در پایان این بحث می‌نویسد: «و ما ورد فی الاخبار من الأمر بتسمیة الائمه، فیمکن ان یکون علی التغلیب، أو التجوز بذکره بلقبه و سائر الائمة باسمائهم»؛ یعنی، آن اخباری که امر به ذکر نام شریف می‌کنند، یا بر عنوان «تغلیب» است ـ به این که یازده نفر به اسم برده می‌شوند، ولی امام دوازدهم به کنیه و یا لقب ـ و یا به نحو «مجاز گویی» است.

**حدیث ۳.** «عدة من اصحابنا، عن جعفر بن محمد، عن ابن فضال عن الریان بن الصلت قال: سمعت ابا الحسن الرضا علیه‌السلام یقول: و سئل عن القائم. فقال: «لایری جسمه و لا یسمی اسمه»؛[18]

«ریّان بن صلت گوید: از حضرت امام رضا علیه‌السلام شنیدم که چون راجع به قائم علیه‌السلام سؤال شد، فرمود: شخص او دیده نشود و نام او برده نشود».

علامه مجلسی می‌نویسد: این حدیث ظاهراً موثق است. چون اظهر این است که جعفر بن محمد بن عون اسدی می‌باشد. ایشان ظاهراً توثیق شده است. و چه بسا گمان شده که

جعفر بن محمد بن مالک می‌باشد که ضعیف شمرده شده است؛ هرچند در ضعف او بحث هست و قدح ابن غضائری به جهت نقل عجائب و شگفتی‌ها و معجزات بوده و این چنین نقل‌هایی سبب قدح و ضعف نیست.

**حدیث ۴.** «محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رئاب عن ابی عبدالله علیه‌السلام، قال: «صاحب هذا الامر لایسمّیه باسمه الا کافر»؛[۱۹]

«ابن رئاب از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: نام شریف صاحب الامر را جز کافر، نبرد (یعنی هر کس اسم ایشان را برد کافر است)».

این روایت از نظر محتوا و معنا، لحن شدیدی دارد؛ ولی در عین حال علامه مجلسی آن را صحیح دانسته، می‌گوید: «فیه مبالغة عظیمة فی ترک التسمیة»؛ یعنی «در حدیث، خیلی مبالغه است و باید اسم برده نشود».

ایشان دربارهٔ این روایت، چند توجیه ذکر می‌کند:

**یکم.** به چنین شخصی به این علت کافر می‌گویند که مخالفت کرده، نام حضرت را ذکر می‌کند، همچنان که کافر مخالفت می‌کند و کار نهی شده را انجام می‌دهد. لذا از این بابت شبیه به کافر است.

**دوم.** اطلاق کافر در روایات، بر کسی که مرتکب «کبائر» می‌شود، زیاد است: «و قدر ورد فی بعض الاخبار انّ ارتکاب المعاصی التی لا لذّة فیها، تدعو النفس الیها، یتضمن الاستخفاف و هو یوجب الکفر، اذ بعد سماع النهی عن ذلک، لیس ارتکابه الا لعدم الاعتناء بالشریعة و صاحبها و هو عین الکفر»؛ یعنی، بعضی از اخبار وارد شده که ارتکاب معصیت‌هایی که لذّتی ندارند تا نفس را به سوی آن بکشاند؛ متضمن «استخفاف» و سبک شمردن حکم خداست و موجب کفر می‌شود. پس ارتکاب آن ـ بعد از شنیدن نهی از آن (ذکر نام) ـ بی‌توجهی به شریعت و صاحب شریعت است و این بی‌اعتنایی، عین کفر می‌باشد.

**سوم.** ایشان از این توجیه ـ که با لفظ «قیل» آورده ـ می‌گوید: در این جا مراد یا خود امام زمان (عج) است؛ یعنی، اسم مخصوص حضرت را هر کس ذکر کند، کافر است و یا این

که مراد به تمامی ائمه طاهرین علیهم‌السلام می‌باشد و نباید هیچ یک از آنان را به اسم ذکر کنیم. مثل این که بگوییم یا جعفر! یا موسی!... این استخفاف و بی احترامی بوده و موجب کفر است.

البته این گونه توجیه خالی از تکلّف نیست.[۲۰]

**۲. محدث نوری**

ایشان با ذکر هفده روایت در این باب، می‌نویسد: «بعضی از این روایات ظهور دارند و بعضی‌ها نص هستند. ما ظاهر را بر نصّ حمل می‌کنیم، پس نتیجه می‌گیریم که این روایات بر عدم جواز تسمیه و بردن نام مولایمان حضرت مهدی (عج) ـ به آن اسم معهود ـ صراحت دارند این عدم جواز، از خصائص آن حضرت است؛ مانند غیبت و طول عمر ایشان که از ویژگی‌های خاص ایشان می‌باشد. غایت این منع، تا ظهور و ساطع شدن نور ایشان و استیلا و سلطنت آن امام همام است.

حتماً می‌پرسید پس سرّ این حرمت تسمیه چیست؟ گوییم سرّ و حکمت آن را غیر از خداوند متعال، کسی نمی‌داند و این که برخی گفته‌اند به جهت تقیه و خوف است، این مطلب نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا اگر به جهت تقیه و خوف باشد، جایز نیست اسم دیگر امامان را هم ببریم. هم چنین در صورت خوف، نمی‌توانیم اسم شخصیت‌ها و خواص شیعه را هم ببریم و این اختصاص به امام زمان (عج) ندارد، و هم‌چنین اگر قضیه، تقیه باشد، باز اختصاص به این اسم ندارد و اسم‌ها و القاب مشهور ایشان را نیز شامل می‌شود».[۲۱]

ایشان سه تأیید، برای اخبار یاد شده، ذکر می‌کنند:

۱. عدم ذکر نام شریف آن حضرت در حدیث معراج؛ در اخبار مستفیضی که دربارهٔ «معراج» داریم، اسم ائمه اطهار و اوصیای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برده می‌شود، اما امام دوازدهم با «لقب» نام برده می‌شود.

## خلاصهٔ روایت

۱. جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که جَنَدل بر پیامبر اکرم ﷺ وارد شده، از آن حضرت سؤالاتی کرد. بعد از آن اسلام آورد. پیامبر اکرم ﷺ به ایشان اسم معصومین علیهم‌السلام راذکر کرد و فرمود: «یا جندل! اوصیائی من بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل... فاذا انقضت مدّة علیّ علیه‌السلام قام بعده الحسن علیه‌السلام... ثم یغیب عن الناس امامهم؛ یا جندل! اوصیای من، بعد از من به تعداد نقیبان بنی‌اسرائیل است.... پس بعد از آن که مدت زمان علی علیه‌السلام سپری شد، فرزندش امام حسن علیه‌السلام قیام می‌کند و امامت را برعهده می‌گیرد... سپس امام آنان غایب می‌شود». راوی می‌پرسد: یا رسول الله! چه کسی غایب می‌شود؟ آیا امام حسن غایب می‌شود؟ فرمود: «و لکن ابنه الحجة یغیب عنهم غیبة طویلة؛ نه و لکن فرزند حسن علیه‌السلام (حجة بن الحسن علیه‌السلام) به مدت زیادی غائب می‌شود». عرض کرد: یا رسول الله! اسم ایشان چیست؟ حضرت فرمود: «لا یسمّی حتّی یظهره الله تعالی؛ اسم برده نمی‌شود تا زمانی که خداوند متعال ایشان را ظاهر سازد».[۲۲]

۲. عدم ذکر نام شریف آن حضرت در احادیث نبوی، پیامبر اکرم ﷺ اسامی امامان را ذکر می‌کند، به غیر از اسم حضرت مهدی علیه‌السلام و به جای آن، یا لقب او را متذکر می‌شود و یا می‌فرماید: «اسمه اسمی او سمیّ»؛ یعنی اسم ایشان، اسم من است. و یا ایشان هم نام من است.

امام باقر علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام نیز فرموده‌های شبیه این را دارند.

۳. کثرت القاب آن حضرت؛ امامان معصوم و عالمان، در مقام نام بردن از ایشان، القاب آن حضرت را ذکر کرده‌اند و اسم ایشان را نبرده‌اند. در کتاب النجم الثاقب[۲۳] ۱۸۲ لقب برای حضرت مهدی ذکر شده است، سپس می‌فرماید: در زیارت ایشان نیز، اسم شریف حضرت نیامده و آنچه ذکر شده، این است: «السلام علی مهدیّ الأمم».[۲۴]

پس حمل اخبار نهی از تسمیه بر تقیه به چند دلیل، فاسد و مردود است:

۱. خود روایات، غایت نهی از تسمیه را تا ظهور می‌داند؛ چه خوف و تقیه باشد و یا نباشد. پس معنا ندارد آن‌ها را حمل بر تقیه کنیم.

۲. اگر روایات برای تقیه باشد، در چنین صورتی اختصاص به این اسم ندارد. و القاب شایع و مشهور دیگر ایشان را نیز شامل می‌شود؛ مخصوصاً لقب «مهدی» که نزد اهل سنت معروف‌تر از سایر القاب او است. در حدیث نبوی از این اسم، زیاد استفاده شده و در بیشتر بشارت‌ها در اخبار «اهل تسنن» کلمهٔ «مهدی» ذکر شده است.

۳. حضرت «مهدی علیه‌السلام» مورد اتفاق فریقین (شیعه و سنی) است و اختلاف تنها در نسب و ولادت آن حضرت است؛ پس چیزی برای مخفی کردن وجود ندارد، تا زمینه‌ای برای تقیه بشود همه می‌دانند که ایشان در آخر الزمان ظهور نموده، و زمین را پر از قسط و عدل خواهد کرد؛ پس جای تقیه باقی نمانده است.

۴. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «او هم نام من است» و یا «اسم او، اسم من است»؛ در چنین صورتی راوی از کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، حضرت را می‌شناخت، پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از چه کسی تقیه کرده است؟

اگر تقیه از غیر سامع است؟ پس چرا اسم ایشان در این مجلس برده نشده است؟ و از سامع تقیه شد. چرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اسم شریف را ذکر نکرده است. می‌توانست اسم را بگوید در عین حال، به سامع و راوی تفهیم کند که در مجلس دیگر، اسم آقا را نبرد.

۵. منشأ خوف چیست؟ و از چه کسی باید ترسید؟ آیا از مردم عادی باید ترسید یا حاکمان ستمگر؟ معلوم است که از حاکمان ظالم باید ترسید. چون آنان می‌دانستند که زوالشان به دست ایشان خواهد بود، از این رو در صدد قتل آن حضرت بودند. [اگر چنین باشد] لازم است از هر چیزی که نشانه و تعبیر از حضرت باشد، منع شود؛ مخصوصاً لقب «مهدی» و این اختصاص به اسم معهود ـ م. ح. م. د ـ ندارد.

۶. از نظر محدّث نوری، روایت اول، اصلاً قابل حمل بر تقیه نیست؛ زیرا این روایت در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و آن زمان دوران تقیه نبوده است. تقیه در دوران امامان معصوم علیهم‌السلام ـ به خصوص بعد از امام باقر علیه‌السلام ـ بوده است.[۲۵]

محدث نوری علاوه بر روایات، سه دلیل می‌آورد و مناقشه می‌کند و در این مناقشه، عمدتاً نظریه علامه حر عاملی را رد می‌کند. البته در آخر به صراحت اسم حر عاملی را

برده، و می‌نویسد: «صاحب وسائل اصرار دارید که بردن اسم ایشان، جایز است و کتابی مفصّل در این زمینه می‌نویسد و در آن به روایات زیادی استدلال می‌کند... من خیلی تعجب می‌کنم از این عالم که چطور به خودش اجازه داده، به این روایات تمسک بکند؟! بلکه چطور به خودش اجازه داده که با تکلّفاتش خود را به مهالک اندازد وی به بعضی از روایات استدلال می‌کند که از آن بوی «تدلیس» می‌آید؛ مثلاً در باب نکاح[۲۶] استدلال می‌کند که نام گذاری مولود به این اسم تا هفت روز مستحب است این چه ربطی به بحث ما دارد؟ این نوعی تدلیس است. و یا این که استدلال می‌کند به روایت «من مات و لم یعرف امام زمانه»؛ این هم از استدلالات ضعیف است. و یا به روایات تلقین[۲۷] «میت» استدلال کرده، و می‌گوید: آن‌جا مستحب است اسم ائمه علیهم‌السلام برده شود، پس گفتن اسم ایشان اشکال ندارد.

روایات زیادی هست که دلالت دارد بر این که ایشان، هم نام رسول خدا است... و نیز اخبار لوحی هست که متنش واقعاً مختلف بوده و در این اخبار اسم حضرت آورده شده است. البته در بعضی از اخبار «لوح» کلمهٔ «قائم» آمده است و یکی از این چهار یا پنج روایت، از نظر سند و متن خیلی قوی است.

محدث نوری، می‌افزاید: «بلی ما قبول داریم در بعضی از روایات، اسم ایشان آمده است. بعضی از این‌ها از خود راوی است و بعضی دیگر، از امامان معصوم و در مواضع مخصوص است. همهٔ این‌ها قضایای شخصی است و نمی‌توان این روایات را معارض با روایاتی قرار داد که نص در نهی دارند. روایتی هم که مفادش نص بر جواز باشد، نداریم؛ در نتیجه «تسمیه» به اسم شریف امام علیه‌السلام جایز نیست.

محدث نوری می‌گوید: من در این رأی و نظر تنها نیستم؛ بلکه قائلان به حرمت تسمیه زیادند، ازجمله آن‌ها محقق داماد است که در کتاب شرعیة التسمیة ادعای اجماع بر حرمت کرده است.

هم‌چنین محدث جزایری در کتاب شرح العیون حرمت را به بسیاری از فقها و جواز را به برخی از معاصران خودش نسبت داده است. سپس می‌نویسد: قبل از طبقهٔ مرحوم

جزائری، کسی را سراغ نداریم که قائل به جواز باشد؛ مگر خواجه نصیرالدین طوسی و محقق اربلی صاحب کتاب کشف الغمة[۲۸]. این مطلب در دوران محقق داماد، مسألهٔ نظری شد و مورد بحث قرار گرفت. پس از آن کتاب‌هایی در این زمینه نوشته شد.[۲۹] تا نوبت به صاحب وسایل رسید. ایشان کتاب مفصلی در مورد جواز تسمیه نوشت و بر جواز آن پافشاری کرد در حالی که مسأله اجماعی بوده و یا بیشتر بزرگان قائل به حرمت‌اند.

## آرای قائلین به جواز

### ۱. شیخ حر عاملی

شیخ حر عاملی، تأکید بر جواز تسمیه به اسم امام عصر دارد؛ لذا در اول بحث چنین عنوان می‌کند:

«باب تحریم تسمیة المهدی علیه‌السلام، و سائر الائمة علیهم‌السلام و ذکرهم وقت التقیة و جواز ذلک مع عدم الخوف».

ایشان ۲۳ روایت در این باره می‌آورد و در آخر می‌نویسد: «والاحادیث فی التصریح باسم المهدی محمد بن الحسن علیه‌السلام و فی الأمر بتسمیته عموماً و خصوصاً؛ تصریحاً و تلویحاً، فعلاً و تقریراً، فی النصوص و الزیارات و الدعوات و التعقیبات و التلقین و غیرذلک کثیرة جداً...»؛ یعنی، احادیث تصریح بر اسم حضرت مهدی علیه‌السلام دارند و امر نموده‌اند به ذکر نام ائمه علیهم‌السلام عموماً و به اسم آن حضرت (خصوصاً)؛ به این که تصریح به اسم شریف ایشان شود و یا تلویحاً و با اشاره گفته شود.

و نیز تصریح زیادی شده در زیارت، نصوص، دعاها، تعقیبات، تلقین و... سپس می‌گوید: اگر از اول تا آخر فقه را نگاه کنیم، می‌بینم که اسم آقا را ذکر کرده‌اند... .

سپس می‌افزاید: من تنها نیستم که قائل به جواز باشم، بلکه عده‌ای از بزرگان دین در کتاب‌های حدیث، اصول و کلام نیز به اسم آقا تصریح کرده‌اند؛ مانند: علامه حلی، محقق حلی، فاضل مقداد، سید مرتضی، شیخ مفید[۳۰]، ابن طاووس و دیگران. بعد می‌گوید: «والمنع نادر»؛ یعنی؛ کسانی که تصریح نکرده‌اند و مانع از تصریح هستند، این‌ها تعداد

کمی از علما می‌باشند. گویا محدث نوری از عبارت «والمنع نادر» ناراحت شده، می‌نویسد: چرا می‌گویید منع نادر است؟! حال آن که اجماع است و این اجماع را مرحوم میرداماد، ادعا کرده است و بیشتر فقیهان قائل به حرمت بوده‌اند.

البته روایاتی را که شیخ حر عاملی به آن‌ها استناد می‌کند، غیر از روایاتی است که در باب تحریم «تسمیه» ذکر شده است. ایشان در ابواب مختلف، به این روایات استناد کرده است؛ از جمله:

**۱. باب احتضار**

از کلینی نقل می‌کند که: «فلقّنه کلمات الفرج و الشهادتین و تسمی له الاقرار بالائمة علیهم‌السلام واحداً بعد واحد حتّی ینقطع عنه الکلام[۳۱]»؛ «تلقین کن به محتضر کلمات فرج و شهادتین را و اسم امامان را یکی یکی ببر تا فوت کند». این روایت صراحت در تسمیهٔ تک تک ائمه علیهم‌السلام دارد.

**۲. باب دفن**

در این باب چند روایت نقل می‌کند:

۱ ـ ۲. «...عن حریز[۳۲] عن زرارة قال: اذا وضعت المیّت فی لحده قرأت آیة الکرسی واضرب یدک علی منکبه الأیمن؛ ثم قل: یا فلان! رضیت بالله ربّاً و بالاسلام دیناً و بمحمدٍ نبیاً و بعلیٍ اماماً و سمِّ حتی امام زمانه؛ میت را که به قبر گذاشتی آیت الکرسی را بخوان و دست روی شانه‌اش بگذار. سپس بگو: ای فلان بن فلان! راضی و خرسندم به پروردگاری خداوند و به دین اسلام و به پیامبری حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و به امامت حضرت علی علیه‌السلام و... یک یک امامان را نام ببر تا امامی که در دوران خودشان بوده است (تا امام زمان خودش).

۲ـ۲. «عن حریز، عن زرارة، عن ابی‌جعفر علیه‌السلام. قال: اذا وضعت المیّت فی لحده فقل... (همان حدیث ۱) و بعلیّ اماما و تسمّی امام زمانه...[۳۳]». این حدیث نیز مثل حدیث قبلی

است؛ با این فرق که حدیث قبلی مستند به نقل از امام علیه‌السلام نبود؛[۳۴] ولی در این حدیث به امام علیه‌السلام استناد شده است.

۳ ـ ۲. «... عن سالم بن مکرم، عن أبی عبدالله علیه‌السلام انه قال: تجعل له ـ المیّت ـ وسادة من تراب... و تحرکه تحریکا شدیدا، و تقول: یا فلان بن فلان! الله ربک، و محمد نبیک، والاسلام دینک، وعلیّ ولیک و امامک. و تسمّی الأئمّة ـ علیهم السلام ـ واحداً واحداً الی اخرهم، ائمّتک أئمة هدی ابرار... ؛[۳۵] ... امام صادق علیه‌السلام فرمود: میت را در قبر مناسبی می‌گذاری و... و او را حرکت شدیدی می‌دهی و می‌گویی: یا فلان بن فلان! پروردگار تو خداوند است، و پیامبر تو حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، دین تو اسلام و امام و ولیّ تو حضرت علی علیه‌السلام می‌باشد. یک یک ائمه اطهار را تا آخرینشان نام می‌بری و می‌گویی، پیشوایان تو پیشوایان هدایت و نیکان‌اند و...».

۴ ـ ۲. «... عن اسحاق بن عمار، قال: سمعت اباعبدالله علیه‌السلام یقول: «... علیّ امامی، حتّی تسوق الأئمة علیهم‌السلام... ؛[۳۶] ... امام صادق علیه‌السلام فرمود:... و می‌گویی:... علی علیه‌السلام امام من است و... [ائمه را نام می‌بری]».

شیخ حر عاملی می‌افزاید: وقتی که در باب تلقین تصریح به اسم حضرت شده، منظورشان همین روایات بوده است.

**۳. باب عقیقه**

۱ ـ ۳. «... عن محمد بن ابراهیم الکوفی: ان ابامحمد علیه‌السلام، بعث الی بعض من سمّاه لی بشاة مذبوحة و قال: «هذه من عقیقة ابنی محمد علیه‌السلام»؛[۳۷]

«محمد بن ابراهیم کوفی می‌گوید: امام حسن عسکری علیه‌السلام برای یکی از کسانی که نامش را برایم ذکر کرد، گوسفند سربریده‌ای فرستاد و فرمود: این از عقیقهٔ فرزندم محمد علیه‌السلام است».

۲ ـ ۳. «روی الشلمغانی فی کتاب الاوصیاء، قال: حدثنی الثقة، عن ابراهیم بن ادریس، قال: وجّه الیّ مولای ابومحمد علیه‌السلام، بکبش و قال: عقّه عن ابنی فلان و کل و أطعم

أهلک...»؛[۳۸]

«ابن ادریس می‌گوید: مولایم ابومحمد امام هادی علیه‌السلام یک قوچی را برایم فرستاد و فرمود: این قوچ را عقیقهٔ فرزندم فلان بکن و هم خودت میل کن و هم به اهل وعیالت اطعام نما».

اگرمستند مرحوم عاملی این حدیث باشد، باید گفت در این جا کلمه «فلان» ذکر شده است و آن برخلاف مدعای ایشان می‌باشد.

**۴. باب مزارات**

«... عن الرضا علیه‌السلام: سئل عن اتیان قبر الحسین علیه‌السلام... و تکثر من الصلاة علی محمد و اله و تسمی واحداً واحداً باسمائهم، و تبرّأ الی الله من اعدائهم...»[۳۹].

«از امام رضا علیه‌السلام در مورد آمدن به کنار قبر امام حسین علیه‌السلام سؤال شد؛ حضرت فرمود: «.. بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت او درود فراوان می‌فرستی و اسم آنان را یکی یکی می‌بری و از دشمنانشان اظهار بیزاری می‌کنی...».

در این جا روشن نیست که چرا ایشان به این حدیث استناد نموده است؟ آیا این حدیث نیز صراحت در تسمیه به اسم خاص آن حضرت دارد؟!

**۵. ابواب ذکر**

«... عن رزین صاحب الأنماط، عن احدهما علیه‌السلام قال: من قال: «اللهم انّی اشهدک و أشهد ملائکتک المقرّبین، و حملة عرشک المصطفین أنّک أنت الله لااله الا أنت الرحمن الرحیم و أنّ محمداً عبدک و رسولک، و أنّ فلان بن فلان امامی و ولیّ و أنّ أبائه رسول الله و علیاً و الحسن و الحسین و فلاناً و فلاناً حتی تنتهی الیه، ائمتی و اولیائی علی ذلک أحیی و علیه أموت و علیه أبعث یوم القیامة فان مات فی لیلته دخل الجنة».[۴۰]

«رزین از یکی از دو امام (امام باقر علیه‌السلام و یا امام صادق علیه‌السلام) نقل کرده که حضرت فرمود: هر کس دعای «اللهم إنّی...» ؛ بخواند پس اگر در همان شب بمیرد، وارد بهشت می‌گردد».

شاهد مثال در این است که بگوید «الحسن و الحسین علیه‌السلام و یک یک امامان را نام ببرد.

شیخ حر عاملی، در ابواب مختلف، به این روایات استناد کرده است؛ در حالی که بعضی از آن‌ها قابل تأمل است، از این رو می‌گوید: احادیث در تصریح بر اسم حضرت مهدی علیه‌السلام (محمد بن الحسن علیه‌السلام) در ابواب زیارات، نصوص، دعاها، تعقیبات و تلقین و غیر این‌ها واقعاً زیاد است.[۴۱]

علامه مجلسی، بر خلاف ایشان، روایاتی را که مفادشان جواز است، رد می‌کند و نمی‌پذیرد. از این رو در آن‌ها مناقشه سندی و یا دلالی می‌کند؛ مثلاً روایت «صاحب هذا الامر لایسمیه باسمه الا کافر» را از نظر سند صحیح می‌داند و سپس از نظر دلالی بحث می‌کند و می‌گوید: «فیه مبالغة عظیمة فی ترک التسمیة»؛ یعنی باید اسم برده نشود و توجیهاتی را در این خصوص دارد که قبلاً ذکر شد.

**۲. محقق اربلی:**

محقق اربلی می‌نویسد: «. و قد جاء فی الاخبار، انه لا یحل لأحد أن یسمّیه باسمه و لا أن یکنیه بکنیته الی أن یزّین الله الأرض بظهور دولته و یلقّب علیه‌السلام بالحجة و القائم و المهدی و الخلف الصالح و صاحب الزمان و الصاحب، و کانت الشیعة فی غیبته الاولی تعبر عنه و عن جنبته بالناحیة المقدسة و کان ذلک رمزاً بین الشیعة یعرفونه به، و کانوا ایضاً یقولون علی سبیل الرمز و التقیة: الغریم یعنونه علیه‌السلام»؛

یعنی در اخبار آمده بر هیچ کس جایز نیست او را به اسم یا به کنیه‌اش یاد کند تا زمانی که خداوند زمین را به ظهور حضرتش مزّین سازد. آن حضرت، به حجت، قائم مهدی، خلف صالح، صاحب الزمان، صاحب شیعه، ملقّب است.

در غیبت اولی از ایشان به «ناحیهٔ مقدسه» تعبیر کرده‌اند و این تعبیر رمزی بین شیعه بود. آنان با این رمز آن حضرت را می‌شناختند. هم چنین از روی تقیه با رمز «الغریم» می‌گفتند و این روش شیعه بود.

سپس می‌افزاید: «...من العجب انّ الشیخ الطبرسی و الشیخ المفید ـ رحمهما الله تعالی ـ قالا: انه لایجوز ذکر اسمه و لا کنیته ثم یقولان: اسمه اسم النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله و کنیته کنیته ـ علیهما

الصلاة و السلام ـ و هما يظنّان أنهما لم يذكرا اسمه و لا كنيته و هذا عجيب»؛ یعنی، جای شگفتی است از شیخ طبرسی و شیخ مفید (ره) که ایشان می‌گویند: جایز نیست ذکر نام شریف آن حضرت و نه کنیهٔ او؛ بعد می‌گویند: اسم او اسم پیامبر ﷺ و کنیه او کنیهٔ پیامبر ﷺ است. آن دو بزرگوار گمان می‌کنند که با این گونه سخن گفتن، اسم و کنیه او را ذکر نکرده‌اند! این امری شگفت آور و غریب است!

بعد می‌گوید «والذی اراه أنّ المنع من ذلک انما کان للتقیه فی وقت الخوف علیه و الطلب له و السؤال عنه. فاما الان فلا؛ یعنی، نظر من چنین است که منع از تسمیه به اسم شریف حضرت، به جهت تقیه در دوران خوف، تحت تعقیب بودن و سؤال از نام و محل ایشان بوده است، ولی الان که خوف و تقیه‌ای نیست، منع و حرمتی ازذکر نام شریفش وجود ندارد».[۴۲]

**۳. فیض کاشانی:**

فیض کاشانی در ذیل روایت ابی عبدالله صالحی، می‌نویسد: «... و یستفاد من ظاهر التعلیل ان تحریم التسمیه کان مختصاً بذلک الزمان. الا أنّ الصدوق رحمه الله روی فی کتاب غیبته ما یدل علی انه مستمر الی یوم الظهور»؛ یعنی، از ظاهر تعلیل چنین برداشت می‌شود که حرمت تسمیه، مختص به دوران غیبت صغری است. اما صدوق در کتاب «غیبت» می‌فرماید: «حرمت مستمر است تا روز ظهور حضرت علیه السلام».[۴۳]

**خلاصه دلایل جواز:**

۱. فضیلت تسمیه به اسم «محمد»؛

۲. شناخته نشدن امام علیه السلام مگر با اسمش؛

۳. اخبار استحباب تلقین میّت، ادعیه و...(در آن‌ها به اسم حضرت اشاره شده‌است)؛

۴. اخباری که می‌رساند آن حضرت هم نام رسول خدا است؛

۵. اخبار لوح.

علامه مجلسی می‌گوید: «هذه التحدیدات مصرّحة فی نفی قول من خصّ ذلک بزمان غیبة الصغری»؛ یعنی، این روایاتی که حرمت را تا زمان ظهور امام می‌داند، این‌ها به صراحت نفی می‌کند قول کسانی را که می‌گویند حرمت مخصوص به دوران غیبت صغری است! اینان یک سری علل مستنبطه و استبعادات وهمی را در نظر می‌گیرند و بر اساس آن می‌گویند: حرمت در دوران «غیبت صغری» بوده است.[۴۴]

**۴. شیخ صدوق**

جاء هذا الحدیث (حدیث اللوح) هکذا بتسمیة القائم علیه السلام»؛ یعنی، در این حدیث (حدیث لوح)، اسم شریف حضرت با کلمهٔ «القائم» آمده است، با کلمه (م. ح. م. د) سپس می‌فرماید: نظر من مطابق روایاتی است که نهی از تسمیه می‌کند (یعنی من قائل به حرمت هستم).[۴۵]

**۵. صاحب مکیال المکارم**

میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی، در کتاب «وظیفة الانام فی زمن غیبة الامام علیه السلام» ۵۴ تکلیف و وظیفه را بیان می‌کند. در وظیفهٔ یازدهم می‌گوید: «عدم ذکر اسمه... و هو نفس اسم رسول الله و تسمیته بالالقاب» ؛ یعنی، اسم شریف ایشان برده نشود و اسم ایشان، اسم پیامبر اکرم است و ایشان با القاب یاد می‌شود. (مثل القائم، المنتظر، الحجة، المهدی، امام الغائب و...). در اخبار زیادی وارد شده که تسمیه به اسم حضرت در دوران غیبت، حرام است.

**۶. آیت الله مکارم شیرازی**

خلاصه دیدگاه ایشان در کتاب ***قواعد فقهیه*** چنین است:

مشهور بین محدثان، حرمت «تسمیه» به اسم شریف حضرت است؛ لکن در آن احتمالاتی وجود دارد.

ایشان سه قول را مطرح می‌کند:

۱. حرمت تسمیه به دوران غیبت صغری اختصاص داشت؛

۲. حرمت تسمیه دائر مدار «تقیه و خوف» است و این رأی و نظر علامه حرّ عاملی است؛

۳. حرمت تسمیه مطلق و تا زمان ظهور است؛ مانند شیخ مفید، طبرسی، محقق داماد، محدّث نوری، محدث جزائری، علامه مجلسی، صدوق و... .

روایات در این‌باره، چهار طایفه است:

۱. حرمت تسمیه مطلقا و بدون هیچ قید و شرطی؛ مانند روایت کلینی از ابی‌عبدالله علیه‌السلام: «صاحب هذا الامر لایسمّیه باسمه الا کافر؛[۴۶] نام صاحب امر را جز کافر نبرد».

۲. روایاتی که تصریح به حرمت تسمیه به اسم شریف دارند تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج)؛ مانند روایت عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه‌السلام: أنه قال فی القائم... لا یحلّ ذکره باسمه حتی یخرج...؛ حلال نیست یاد آن حضرت به اسم شریف تا زمان ظهور...».

۳. روایاتی که معلّل به خوف هستند؛ مانند روایت ابوخالد کابلی از امام باقر علیه‌السلام که قبلاً ذکر شد.

۴. روایاتی که ائمه اطهار علیهم‌السلام و یا اصحابشان تصریح به اسم شریف حضرت نموده‌اند؛ مانند روایات صدوق از محمد بن ابراهیم کوفی در مورد عقیقه که قبلاً ذکر شد.

ایشان بعد از تقسیم بندی روایات، نظر حرّ عاملی را نقل کرده، می‌گوید: ما نمی‌توانیم بگوییم: منع تسمیه، مثل سایر احکام تعبّدی است! این حرف محققانه‌ای نیست؛ هر چند که برخی از بزرگان گفته باشند! نظر ما این است که منع دائر مدار تقیه است و در زمان ما که جای تقیه نیست، پس مانعی از ذکر نام آن حضرت وجود ندارد.

سپس بر سخنان علامه مجلسی، تعلیقه‌ای زده، می‌نویسد: «شما می‌گویید روایاتی هستند که حرمت را تا زمان ظهور تحدید می‌کنند و این روایات، نفی قول کسانی است که حرمت را اختصاص به دوران غیبت صغری می‌دانند. شما دلیل آنان را علل مستنبطه و استبعادات وهمی می‌دانید. این فرمایش صحیح نیست؛ بلکه همهٔ این‌ها، برگرفته از

روایات است و علل مستنبطه و استبعادات وهمی نیست. آنان روایات زیادی دال بر جواز تسمیه و تصریح به اسم شریف حضرت دارند. و از نظر دلالت نیز بیشتر و قوی‌تر از سایر روایات هستند.

حاصل کلام این که به دلایل زیر منع دایر مدار «خوف بر ایشان»، یا «خوف بر خودمان» است:

۱. تنها راه برای جمع بین این روایات متشتّت و متعارض این است که روایات طائفهٔ اول (حرمت مطلقا) و روایات طایفهٔ دوم (حرمت تا ظهور) را که تقریباً متقاربند و نتیجهٔ واحدی دارند، بر روایات طایفهٔ سوم حمل کنیم (حرمت به جهت تقیه و خوف)؛ یعنی، حمل مطلق بر مقید بکنیم و راه دیگری هم نداریم. اگر این کار را نکنیم؛ باید قائل به تعارض باشیم که در چنین صورتی، مبنا یا تساقط است یا تخییر.

البته مرحوم آخوند خراسانی اصل اولی را تساقط می‌داند و اصل ثانوی را تخییر می‌داند.

پس یا باید مطلق را بر مقید حمل نماییم و یا قائل به تعارض بشویم. در این صورت اگر همهٔ این‌ها از نظر سند قوّت داشته باشند تساقط می‌شوند و یا قائل به تخییر بشویم. هر کدام که باشد، نتیجه یکی است و آن جواز است. و از بهترین و قوی‌ترین قراین بر این ادعا همان روایاتی است که خود امامان معصوم، اسم شریف حضرت را برده‌اند (روایات طایفهٔ چهارم).

علامه مجلسی در مورد این دلیل گفته‌اند: «بر خود امام جایز است نه بر ما».

۲. احادیث زیادی از طریق اهل بیت علیهم‌السلام و عامه نقل شده که در آن‌ها تصریح به اسم و کنیهٔ آن حضرت شده است؛ مانند «اسمه اسمی». این بمنزلهٔ تصریح به اسم می‌باشد. البته علامه مجلسی به این مورد نیز جواب داده، می‌فرماید: «یا بر سبیل غلبه و یا بر سبیل تجوز است».

۳. اگر قائل بشویم به حرمت تسمیه به اسم شریف آن حضرت (بدون تقیه و بدون محذورات دیگر) و از طرفی قائل بشویم به جواز چیزی که دلالت دارد به اسم ایشان (مثل

کنایه یا رمز (م.ح.م.د) و به صراحت اسم حضرت را نگوییم؛ این تعبّد شدید و استبعاد محض است و بدون تقیه بعید است حرمتی داشته باشد)[۴۷]

البته علامه مجلسی به این قول پاسخ مناسبی داده است. «چون دلیل ذکر شده فقهی نیست، استبعاد محض هم دلیل نمی‌باشد. علاوه بر آن که ادلّهٔ حرمت تسمیه نیز ذکر شده است و بعید بودن نمی‌تواند یک دلیل مستقل مانند ادلّهٔ اربعه باشد.

خلاصه: ایشان سه دلیل بر ردّ قول به حرمت آورده، می‌گویند، در دوران تقیه چه خوف بر ایشان و چه خوف بر خودمان باشد، ذکر نام حضرت حرام است؛ ولی در غیر از تقیه دلیلی بر حرمت نداریم و نیز روایات مطلقات را بر موارد تقیه حمل می‌کنیم.

البته ما با وجود این همه روایات صحیح در «حرمت تسمیه» تا زمان ظهور، نتوانستیم به خود جرأت قول به جواز را بدهیم. و لذا پشت سر قائلان به حرمت حرکت می‌کنیم. و ادلهٔ استادمان، به خصوص مطلب آخر، مورد تأمل و بحث است.

●

## پی‌نوشت‌ها:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶، ج ۱.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۴.

۳. مرحوم مجلسی در توضیح این روایت بیانی دارد که خواهد آمد.

۴. «وسائل الشیعه»، ج ۷، ص ۴۸۸، ب ۳۳، ح ۹، روایت ۲۱۴۶۰؛ چاپ بیروت ۲۰ جلدی و ر.ک: «کمال الدین»، ص ۲۱۴ و «التوحید»، ص ۶۴.

۵. کشی می‌گوید: اسم ابوخالد کابلی وردان و کنیه‌اش کنکر بوده که از حواریون ویاران مخلص امام زین العابدین می‌باشد و نیز فضل بن شاذان گفته: امام علی بن حسین (ع) پنج نفر یار صدیق داشته که یکی از آن‌ها وردان ابوخالد کابلی بوده است. خاتمه، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۵۹؛ ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۹۱.

۶. در نسخه‌ای دیگر [لو کنت محدّثاً به احدا، لحدّثتک] دارد.

۷. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۱. ر.ک: غیبة النعمانی، باب ۱۶، ح ۲؛ ر.ک: الغیبة للشیخ الطوسی، ص ۳۳۲، ح ۲۷۸ خلاصه روایت ذکر شده است.

۸. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۳۸، ب ۳۳، ح ۲.

۹. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۰۰؛ کمال الدین، ص ۲۴۱.

۱۰. همان، ص ۳۲.

۱۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۲.

۱۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۲.

۱۳. کافی، ج ۱، ص ۳۳۲.

۱۴. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶؛ کمال الدین، ص ۲۱۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۱.

۱۵. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶.

۱۶. همان، ص ۱۶؛ ر.ک: الغیبة للشیخ الطوسی، ص ۴۷۰، ح ۴۸۷.

۱۷. شاید نظرشان به مرحوم حرّ عاملی است.

۱۸. اصول کافی، ج ۱، باب النهی عن الاسم، ص ۳۳۳، ح ۳.

۱۹. همان، ص ۳۳۳، ح ۴.

۲۰. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷.

۲۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۷.

۲۲. همان، ص ۲۷۹ (به نقل از «الغیبة» فضل بن شاذان».

۲۳. ص ۳۷.

۲۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۷.

۲۵. همان، ص ۲۸۸.

۲۶. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۴۸.

۲۷. همان، ج ۲۰، ص ۴۵۸؛ ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۳، صص ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹ و ۱۸۰؛ ج ۱۴، ص ۵۴۹ و ج ۱۶، ص ۲۴۷.

۲۸. کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۲۰.

۲۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۸.

۳۰. البته شیخ مفید قائل به حرمت است.

۳۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۸؛ فروع کافی، ج ۱، ص ۳۴.

۳۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ب الحاء، ص ۱۶۲ (۲۰ جلدی). حریز بن عبدالله السجستانی، کوفیّ، ثقة، قاله الشیخ و العلامة و ابن‌شهر آشوب، و فیه مدح و فیه ذم محمول علی التقیة... .

۳۳. همان، ج ۳، ص ۱۷۴؛ فروع کافی، ج ۱، ص ۵۴ نقل از ب ۲۰، ح ۲.

۳۴. همان، ص ۱۷۶ از ب ۲۰، ح ۶.

۳۵. همان، ص ۱۷۹، ب ۲۱، ح ۵.

۳۶. همان، باب ۲۱، ص ۱۸۰، ح ۶.

۳۷. همان، ج ۲۱، ص ۴۴۸، به نقل از: کمال الدین، باب ۴۱، ح ۱۰).

۳۸. همان، به نقل از: (الغیبة للطوسی، ص ۲۴۶ ـ ۲۴۵، ح ۲۱۴).

۳۹. همان، ج ۱۴، ص ۵۴۹ (به نقل از تهذیب، ج ۶، ص ۱۰۲).

۴۰. همان، ج ۷، ص ۲۲۱،) به نقل از کتاب کافی، ج ۲، ص ۳۷۹).

۴۱. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

۴۲. کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۱۰.

۴۳. الوافی، ج ۲، ص ۴۰۲.

۴۴. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۲؛ سفینة البحار، ج ۸، ص ۶۴۲.

۴۵. کمال الدین، ص ۳۰۷.

۴۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۲.

۴۷. القواعد الفقهیة، ج ۱، ص ۵۰۰.

# «شیخیه»، بستر پیدایش بابیت و بهائیت

عزّ الدین رضانژاد

## یادآوری

در بخش فرقه‌شناسی این فصلنامه با موضوع «مهدویت و فرقه‌های انحرافی» دو مقاله در شماره‌های ۱ و ۲ آمده است. هر دو مقاله، با نگاهی خاص به بررسی فرقهٔ «شیخیه» پرداخته‌اند و در باب پیدایش این فرقه، رهبر و ویژگی‌های وی، موضع‌گیری عالمان نسبت به آنان و در نهایت بررسی و نقد عقاید پایه‌گذار «شیخیه» مطالبی آورده شد.

اینک سلسله مقالاتی که با این قلم (به توفیق الهی) منتشر خواهد شد، در خصوص فرقهٔ منحرف و ضالّهٔ «بهائیت» است؛ و لیکن پیش از پرداختن به آن، لازم است ریشه‌های فکری‌ای که به «بابیت» و «بهائیت» ختم شد، نقد و بررسی گردد تا خوانندگان با بصیرت بیشتر، در صدد کشف چگونگی راه‌یابی انحراف در میان افراد و گروه‌ها برآیند. از این رو، اینک با بسط بیشتری از «شیخیه» و «افکار و اعتقادات آنان» سخن خواهیم گفت تا جریان شکل‌گیری فرقهٔ ضالّهٔ «بابیت» و «بهائیت»، به درستی ترسیم کرده، به نقد و بررسی عقاید آنان بپردازیم.

## شیخیه

فرقهٔ شیخیه، براساس تعالیم عالم شیعی، شیخ احمد احسائی، در نیمهٔ اول قرن سیزدهم به وجود آمد. پیروان این فرقه مجموعاً از مردم بصره، حلّه، کربلا، قطیف، بحرین و بعضی از شهرهای ایران بودند.[1]

اساس این مذهب، مبتنی بر ترکیب «*تعبیرات فلسفی قدیم*» متأثر از آثار سهروردی با اخبار آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.[2] آموزه‌های ویژه بنیان‌گذار این فرقه، غیر از آن که مایهٔ انشعاب داخلی فرقه شد؛ زمینه ساز پیدایش دو فرقهٔ منحرف «بابیت» و «بهائیت» نیز گردید.

نام دیگر این گروه «*کشفیه*» است. کشفیه، کنایه از کشف و الهامی است که رهبران این فرقه، برای خود قائل بودند. مدعی جانشینی شیخ، فردی به نام «*سیدکاظم رشتی*» بود. وی در خصوص نام‌گذاری شیخیه به «کشفیه» می‌نویسد:

«خداوند سبحان، حجاب جهل و کوری دین را از بصیرت‌ها و چشم‌های ایشان برداشته و ظلمت شک و ریب را از قلوب و ضمایر آن‌ها برطرف کرده است».[3]

این فرقه به «*پایین سری*» ـ در مقابل «*بالاسری*» ـ نیز نامیده شده است. علّت نام‌گذاری آن ممنوع دانستن زیارت و اقامهٔ نماز در بالاسر قبر امام معصوم علیه‌السلام است که مخالفان، آنان را «پایین سری» می‌خواندند.

## شیخ احمداحسایی

شناخت شیخیه، با شناسایی «شیخ احمد» گره خورده است؛ چه این که شیخیه، به او منسوب‌اند و اساس تعالیم خود را، از او گرفته‌اند. مشرب و سیرهٔ شیخ احمد، دامنهٔ تأثیر او را به پس از حیاتش رسانده، و تحولاتی را در تاریخ امامیه ـ از قرن سیزده به بعد ـ به بار آورده است. از این رو، دانستن شرح حال او[4] و ذکر ویژگی‌های علمی و عملی وی، ضرورت دارد.

شیخ احمد، مشهور به «*احسایی*»؛ فرزند زین الدین بن ابراهیم است که در رجب ۱۱۶۶ به دنیا آمد و در ذیقعدهٔ سال ۱۲۴۱ به دیار باقی شتافت. وی را «عالم»، «حکیم» و